**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030722**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

برای صیغۀ امر معانی متعددی ذکر شده از طلب و ترجی و تمنی، تحدید مثل اعملوا ما شئتم، انذار، قلت و انت بکفرک قلیلا، تسخیر، مثل کونوا قردة خاسئین، اهانت، مثل اخطئوا و سائر معانی که ذکر کردند. صاحب کفایه مرحوم آقای آخوند مستعمل فیه را در این موارد انشای طلب یا طلب انشائی می‌داند و این معانی را از باب داعی می‌داند. مرحوم ایروانی اشکال کردند که نمی‌تواند از باب داعی باشد مگر در مورد تمنی و ترجی، چون ارتباطی بین این معانی و معنای طلب وجود ندارد تا بتواند داعی استعمال صیغه باشد، داعی چیزی هست که هدف از استعمال لفظ آن هست، بالأخره باید داعی مرتبط علت و معلول باید به همدیگر مرتبط باشند دیگر. بعد ایشان می‌فرماید که در بحث تمنی و ترجی آن اشکال ندارد چون طلب محال وقتی شما انجام دادید کأنّ می‌خواهید افهام کنید که این امر محال را من آرزو دارم تمنی یا ترجی یا امری که مرجو الحصول نیست نه محال باشد، به هر حال مرجو الحصول نیست ولی طلب می‌کنم کأن می‌خواهم بگویم رجاء حصولش را دارم، چون مرجو الحصول نیست در صدد به دست آوردنش بر نمی‌آیم، تصدی در جایی هست که انسان رجاء شیء را دارد، این خصوصیت متعلق که محال است یا مرجو الحصول نیست سبب می‌شود که معنای تمنی و ترجی فهمیده بشود. اما سایر معانی را ایشان می‌گوید کأنّ جزای یک شرط مقدر یا مصرح هست.

**شاگرد:** اگر مرجو نیست چجوری ترجی می‌کنیم؟

**استاد:** غیر مرجوِّ، چون غیر مرجوّ الحصول است یعنی به طور عادی تحقق پیدا نمی‌کند، رجاء دارم که به طور غیر عادی تحقق پیدا کند، ترجی یعنی همین دیگر، آرزوی تحقق است. آن چیزی که به طور عادی تحققش هست من وقتی در صدد تحصیلش برمی‌آیم، او را طلب می‌کنم، ولی چیزی را که اگر هم تحقق پیدا کند کأنّ خارج از اختیار من است، خارج از اسباب من هست، بنابراین من طلب نمی‌کنم چون طلب تصدی برای تحقق شیء هست، آن که محال هست آن روشن است که آن تصدی نمی‌کنم. اینها منشأ می‌شوند که تمنی و ترجی فهمیده بشود. ولی در مورد سایر امور ایشان می‌گوید که اینها جزای شرط مقدرند یا جزای شرط مصرح، کأنّ کونوا تجارة او حدیدا می‌خواهد بگوید که اگر قادر باشید این کار را انجام بدهید، می‌خواهد اشاره کند به فساد مقدم به جهت فساد تالی کأنّ می‌گوید اگر شما قدرت داشته باشید این کار را انجام می‌دهید. وقتی این کار را انجام نمی‌دهید یعنی اینکه قدرت ندارید. ولی به نظر می‌رسد که این مطلبی که این می‌فرمایند حالا قبل از اینکه مطلب ایشان را عرض کنم یک نکته‌ای را اینجا اشاره کنم، ما سابق خوب بود قبل از بیان آقای ایروانی ذکر می‌کردم یادم رفت، آن این است که ما ذکر می‌کردیم که دواعی صرف داعی محض نیستند بلکه از سنخ مرادات تفهیمیه هستند، اینکه دواعی از سنخ مرادات تفهیمیه هستند در همۀ موارد نیست، در بعضی موارد است، در اکثر موارد این معانی هستند ولی مثلا معنای اذا اردنا شیئا ان یقول کن فیکون جایی که می‌خواهم من و شیء محقق بشود، عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی می‌خواستند مرده را زنده کنند می‌گفتند قم باذن الله، قم باذن الله تفهیمی در کار نیست، می‌خواستند حقیقت قیام تحقق پیدا کند، حالا در مورد خداوند اینکه خدا چجوری می‌گوید کن فیکون حالا آن را وسط نیاوریم شاید بهتر باشد ولی بالأخره حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مرده می‌گفتند قم باذن الله، این نمی‌خواهد چیزی را به کسی تفهیم کند، فرض کنید هیچ کسی هم نیست، حضرت عیسی آنجا رسیدند می‌گویند قم باذن الله، می‌خواهند مرده زنده بشود. زنده بشود ازش سؤالات بپرسند. یا کونوا قردة خاسئین، البته حتی در مورد بعضی از اینها هم علاوه بر جنبۀ تکوینی که در کار هست احیانا انگیزۀ افهامی هم هست، کونوا قردة خاسئین به آنها می‌گوید کونوا قردة خاسئین باش نسبت به مخاطب انگیزۀ تفهیم ندارد، بیشتر انگیزۀ تفهیم به دیگران دارد که اینها آدم بدی بودند الآن بوزینه شدند شما دیگر آدم باشید. بنابراین در خیلی از مواردش البته جنبۀ تفهیمی دارد، مثلا به طرف می‌گوید طر الی السماء، می‌خواهد افهام کند که شما قادر به طیران به آسمان نیستید. این معنایی که مرحوم آقای ایروانی تفسیر می‌کند اگر عبارت اینجوری بود که ان کنت قادرا طرت الی السماء، طرت بود، ان کنت قادرا طرت الی السماء خوب بود می‌گفتیم برای اینکه افهام کنیم که طیران به سماء، چون طیران به سماء غیر مقدور است پس شما قادر نیستید. ولی طر الی السماء تعبیر شده، به آسمان بپر آیا می‌خواهیم بگوییم اگر قادر بودید این طیران را محقق کن؟ اصلا انگیزۀ ما آن جملۀ شرطیه نیست، جملۀ شرطیه یعنی اگر شرط تحقق پیدا بکند من جزا را می‌خواهم محقق بشود، اصلا شما می‌خواهید فرض کنید به فرض محال قادر بود، شما می‌خواهید طیران به آسمان را محقق کنید؟ این را که نمی‌خواهید محقق کنید. بحث سر این هست که مرحوم ایروانی می‌گوید ارتباطی ندارد به این معانی و معنای اصلی صیغه که بتواند دواعی معنای صیغه باشد اینها ارتباط دارد، چون به شیءای انسان طلب می‌کند که مقدور باشد، پس اگر ادعا کنیم، اگر به کسی امر کنیم به یک شیءای که نمی‌تواند انجام بدهد، این می‌تواند وسیله باشد برای افهام کردن اینکه نمی‌توانید این را انجام بدهید، چرا ارتباطی ندارد؟ امر می‌کنیم به آسمان بپر که آن توجه پیدا می‌کند که نمی‌تواند بپرد و به عجز خودش واقف می‌شود. این است که ارتباطی ندارد، یا مثلا در امور تکوینیه، چون طلب شرطش این است که، طلب برای این هست که آن متعلق طلب تحقق پیدا کند تشریعا، یعنی به وسیلۀ اختیار مکلف و امتثال امر شارع تحقق پیدا کند. انگیزۀ اصلی این هست که به هر حال متعلق تحقق پیدا کند، ولو در طلب‌های اصلی به وسیلۀ اختیار مکلف و امتثال امر شارع تحقق پیدا می‌کند، ولی مانعی ندارد که ما در جایی که بخواهیم محقق بشود خواه ناخواه، خودبه‌خود، این صیغه را به کار ببریم به خاطر شباهتی که با آن موارد تحقق تشریعی هست، تحقق تکوینی، شبیه تحقق تشریعی هست می‌شود این صیغه را به انگیزۀ تحقق آن به کار برد و معانی مختلفی که هست این معانی کاملا امکان‌پذیر به عنوان داعی شیء بودنش مشکل خاصی ندارد. البته آن تحلیلی که مرحوم ایروانی مطرح کرده در این مثال‌ها تحلیل‌های خیلی وجدانی نیست، خلاف وجدان هست، ولی در بعضی مثال‌های دیگر ممکن است ما آنها را بپذیریم، حالا این را من بعدا توضیح می‌دهم، در اوامر ارشادیه، ارشاد به جزئیت، شرطیت، مانعیت. این را بعداً توضیحش را می‌دهم، حالا تیتر مطالبش را عرض بکنم توضیحش باشد بعد از تمام شدن این بحث. یکی دیگرش هم در موارد شبیه آن در موارد اخباری که به داعی انشاء به کار می‌رود، آنها هم ممکن است از همین سنخ بگیریم و طلب مقدر و امثال اینها برایش در نظر بگیریم. توضیحی که بعدا عرض خواهم کرد.

**شاگرد:** آنها مجاز شد دیگر داعی مختلف در مورد تفهیم مجاز است؟

**استاد:** بله، حالا آن را هم عرض کردیم که ما در واقع این هم مجاز است چون مراد ما از مجاز این هست که با توضیحاتی که جلسۀ قبل دادیم که فارق بین حقیقت و مجاز در مراد استعمالی نیست، در مراد تفهیمی هست. در چیزهایی که خارج از آن مستعمل فیه هست ولی آن امور هم اموری هست مربوط به وضع، یعنی لفظ را واضع وضع کرده است برای اینکه مراد تفهیمی‌اش طلب شیء باشد. حالا یک نکته‌ای را اینجا اجازه بدهید عرض بکنم، آن مراد تفهیمی که ما در اینجا مطرح می‌کنیم آن مراد تفهیمی گاهی اوقات، آن مراد تفهیمی‌ها از سنخ انشاء طلبی نیستند، ما در مراد تفهیمی که در مجازات هست، در جملات خبریه، یک مراد استعمالی داریم که آن خبریه است، یک مراد تفهیمی داریم آن هم خبریه است. ما می‌گوییم رأیت اسدا یرمی، مراد استعمالی این هست که من شیری را دیدم، مراد تفهیمی این هست که من شخص شجاعی را دیدم، آن شخصی که من دیدم شجاع بود. هر دوی اینها اخبار است. ولی در بحث ما نحن فیه از یک سنخ نیستند آن مراد تفهیمی، سنخۀ مراد تفهیمی با مراد استعمالی متفاوت است. مراد استعمالی ما انشاء طلب یا طلب انشائی، هر جور که معنا کردیم نسبت به بعثیه، نسبت ارسالیه، هر جور که معنا کنیم از سنخ یک نوع انشاء هست، ایجادی هست و طلبی هست و امثال اینها. ولی آن مراد تفهیمی‌هایی که اینجا هست از این سنخ نیست، بعضی وقت‌هایش یک اخبار است، من می‌گویم طر الی السماء، مراد تفهیمی این هست که انت عاجز، این را می‌خواهیم افهام کنیم، یک خبر هست. گاهی اوقات آن مراد تفهیمی خودش انشاء هست ولی نه انشاء طلب، انشاء ترجی، انشاء تمنی، ترجی و تمنی خودشان یک نوع انشاء هستند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا ايّها اللّيل الطويل الا انجلى |  | بصبح و ما الاصباح منك بامثل |

که مثال معروف برای تمنی هست این مثال آن مراد تفهیمی که اینجا هست خودش انشاء التمنی است. کأنّ لیت الصبح کان موجودا، لیت را که به کار می‌بریم، این مضمونی که لیت به عنوان مراد استعمالی به ما افهام می‌کند این جملۀ انجلی در خطاب به شب همان را به ما افهام می‌کند. ما عرضمان این بود که وضع صرفا مراد استعمالی را تعیین نمی‌کند. آن مراد تفهیمی هم در دایرۀ وضع هست، بنابر این آن چیزی که خارج از آن مراد تفهیمی که واضع گفته آن مجاز است، اصلا مجازات همین است، حالا چه آن مراد تفهیمی از سنخۀ مراد استعمالی باشد کما در مجازهای متعارفی که در جملات خبریه هست، چه از آن سنخ نباشد علی ای تقدیر اینها مجاز هست و این مجازها اصالة الحقیقة نافی احتمال این امور هست در جایی که شک کنیم و قرینه‌ای بر اثبات آن معانی مجازی به عنوان معنای مراد تفهیمی یا به عنوان، حالا مراد تفهیمی باشد، اصلا مراد تفهیمی نباشد، امر تکوینی باشد، من نمی‌دانم متکلم این جمله را که به کار برده در مقام مثلا حقیقتا می‌خواهد طلب کند یا می‌خواهد آزمایش کند، می‌خواهد ایجاد قدرت کند امثال اینها. آنها اصل اوّلی این هست که در آن مبنای حقیقی‌اش به عنوان مراد تفهیمی به کار برود، یعنی آن مراد تفهیمی‌اش را هم واضع تعیین می‌کند. اینجا مرحوم آقای روحانی به یک بیان دیگری کلام مرحوم آخوند را نپذیرفتند، مرحوم آخوند این معانی مختلف را دواعی گرفتند، مرحوم آقای روحانی دواعی بودن را انکار می‌کند. البته کلام آقای شهیدی این هست کأنّ حرف مرحوم آقای روحانی با حرف مرحوم آقای ایروانی یکی است، نه هر دوشان انکار داعی بودن می‌کنند ولی به دو بیان، اصلا بیاناتشان به هم ربطی ندارند، مرحوم ایروانی می‌گوید که داعی باید با شیء مرتبط باشد. داعی شیء باید ربط داشته باشد، و شیءای که ربط ندارد داعی نیست، بنابراین از معانی مختلف بعضی‌هایش را می‌گوید ربط دارد که تمنی و ترجی است آن را داعی می‌گیرد، بعضی‌هایشان را داعی نمی‌گیرد. ولی آقای روحانی اشکالش اشکال دیگر است. اشکال ایشان این هست که من اگر می‌خواهم افهام کنم که شما قادر نیستید لازم نیست معنا را قصد بکنم، قصد معنا لازم نیست،‌ همین که صیغه را به کار ببرم، تلفظ کنم کافی است. بنابراین این از سنخ داعی نیست. به نظر می‌رسد که اوّلا، آقای شهیدی یک تعبیری می‌کند ایشان می‌گوید که همین مقداری که متعارفا برای اینکه به آن هدف برسم این صیغه را به کار می‌برند، همین مقدار کافی هست برای اینکه داعی به او بگیریم. حالا من بحث دیگری را می‌خواهم مطرح کنم. حالا متعارف هست، متعارف نیست خیلی متعارف بودن دخالت ندارد. بحث سر این هست که اوّلا استعمال یعنی چی؟ استعمال که من باید آن را قصد کنم، قصد من، استعمال را آقایان اینجوری معنا می‌کنند، می‌گویند لفظ را ما به کار ببریم برای اینکه یک معنایی را به ذهن مخاطب القاء کنیم، افهام کنیم. متکلمی که آگاه هست که این لفظ را اگر به کار ببرد آن معنای حقیقی‌اش به ذهن مخاطب القاء می‌کند قهرا آن را قصد می‌کند. قصد ملزوم با علم به ملازمه لا ینفک از قصد لازم است، من ملزوم را می‌دانم این لازمه برایش مترتب هست، قهرا آن را قصد می‌کنم، قصد یعنی چی؟ یعنی ممکن است محبوب من نباشد لازم نیست محبوب من باشد، ولی آن چیزی که من قصدش می‌کنم یعنی نسبت به تحققش توجه دارم و با ارادۀ من، من لازم نیست یک شیء را که می‌خواهم قصد کنم خودش را مستقیم قصد کنم، وقتی ملزوم را شما قصد می‌کنید با علم به ملازمه لازمش را هم قصد کردید دیگر. حالا ما بحث قالبیت را مطرح می‌کردیم، قالبیت لازم نیست من آن را قالب قرار بدهم، وقتی این لفظ خودش قالبیت عرفیه دارد من لفظ را وقتی می‌دانم این قالبیت دارد، این لفظ را به کار بردم آن قالبیت را هم قهرا قصد کردم دیگر، نیازی نیست. این یک نکته دوم اینکه آقای روحانی تعبیر می‌کنند که اگر هم من قصد نکنم این معنا محقق می‌شود. این منافات با این ندارد که اگر قصد هم بکنم محقق می‌شود، مگر ما گفتیم منحصر است؟ فرض کنید برای رسیدن به آن هدف دو تا راه وجود دارد، یک راه این است که من استعمال کنم، یک راه این هست که نه این واژه را بدون قصد به کار ببرم، هر یک از این راه‌ها را به کار بردم به آن هدف می‌رسم، حالا من با استعمال به آن هدف رسیده‌ام، آن وقت آن هدف هدف نیست؟ حتما باید از راهی که من برای رسیدن به آن هدف انتخاب می‌کنم راه منحصر باشد؟ نه، من می‌توانم با استعمال لفظ در معنا و با قصد معنا به آن داعی یعنی آن اهدافی که هست برسم. راه دیگر هم بوده برای اینکه به آن اهداف برسم، ولی من این راه را انتخاب کردم، البته آقای شهیدی در واقع شاید برای پاسخ به این سؤال که وقتی دو راه هست ترجیح بلا مرجح پیش نیاید چرا این راه را انتخاب کردی؟ می‌گوید این راه متعارف بوده مثلا، احتمالا آن بحث متعارف بودن را به این جهت ایشان پیش کشیده که مشکل ترجیح بلا مرجح نباشد. ولی خیلی وقت‌ها اصلا افراد توجه به این نکات ندارند که یک راه دیگر هم هست که شما اصلا قصد نکنید. در بسیاری از جملاتی که افراد مثلا مجبور می‌شوند دروغ بگویند، آقایان می‌گویند که دروغ در صورتی جایز هست که شخص توریه نتواند بکند، و الا اگر بتواند توریه بکند مثلا، خیلی وقت‌ها افراد اصلا توجه به توریه ندارند، بنابراین مجبور هستند در ظرفی که راه را منحصر می‌انگارند به دروغ گفتن که دروغ بگویند. خیلی وقت‌ها متکلم‌ها اصلا توجه به اینکه می‌توانیم قصد نکنیم، آنها یک دقت‌های عقلی هست که ما می‌توانیم قصد نکنیم. شاید به همین جهت هم آقای شهیدی باز مسئلۀ متعارف بودن را به کار بردند که آن متعارف باعث می‌شود که آن راه چون راه غیر متعارفی است اصلا به ذهن افراد خطور نکند، علتی که به وسیلۀ استعمال لفظ در معنا آن معانی دیگر آن دواعی‌اش را می‌خواهد محقق کند در حالی که می‌توانست بدون استعمال با نفس تلفظ هم آن معانی را پدیدار کند و محقق کند به دلیل اینکه اصلات توجه به این نداشته که آن راه‌های دیگری هم وجود دارد. علی ای تقدیر به نظرم این اشکال اشکال جدی نیست که ایشان مطرح کرده، نه اینها دواعی شیء هستند. اگر آن اشکال مرحوم ایروانی را که می‌گفت داعی باید ارتباطش تناسب داشته باشد بین داعی و شیء، داعی شیء که ما گفتیم نه تناسب هم دارد، مشکل خاصی هم بین این داعی و آن معنای اصلی وجود ندارد، آن دواعی مانعی ندارد، البته عرض کردم ما وجدانا در نوع این داعی‌ها صرف داعی نیست، بلکه از داعی بالاتر بحث افهام هم هست، در مرحلۀ مراد تفهیمی هست، در بعضی موارد این مراد تفهیمی هم نیست. حالا اینجا به تناسب حالا وقت گذشته من فردا در موردش توضیح بدهم، به نظرم رسید که همینجا همین بحث را توضیح بدهیم مناسب‌تر است. دو تا پدیده هست که تحلیل ادبی‌اش مفید هست در نحوۀ، در بحث اصولی تأثیر دارد. یکی تحلیل اوامر ارشادیه، یکی تحلیل صیغ اخباریه‌ای که به داعی انشاء به کار می‌رود. اینها در واقع عکس هم هستند، صیغ انشائیه‌ای که ارشادی هستند کأنّه مراد استعمالی ما انشاء طلب هست، مراد تفهیمی ما اخبار هست. از آن طرف صیغ اخباریه‌ای که به داعی انشاء به کار می‌بریم مراد استعمالی ما اخبار هست ولی مراد تفهیمی ما انشاء هست. فقط یک نکته را اشاره بکنم آن این است که در بحث انشائی که ارشادی هست، یک بحث مهم وجود دارد که آیا این ارشادات در موارد عدم قدرت هم وجود دارد یا ندارد؟ توضیح این برای جلسۀ بعد ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد